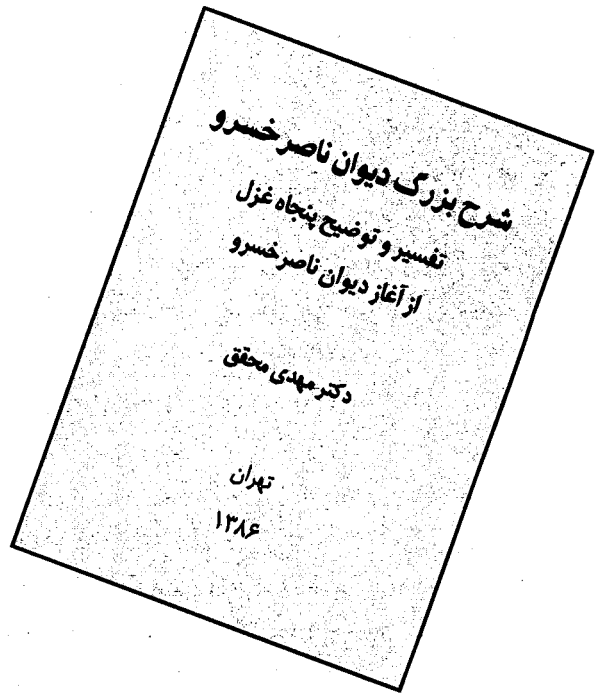


شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو

احمد علی زاده*



شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو، تفسیر و توضیح پنجاه غزل از آغاز دیوان ناصر خسرو، دکتر مهدی محقق، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۶.

مقدمه

شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو، تفسیر و توضیح پنجاه غزل از آغاز دیوان ناصر خسرو است که به خامه توانای استاد ارجمند جناب دکتر مهدی محقق تألیف شده و چاپ نخست آن در سال ۱۳۸۶ از طرف انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی به رسته صیرفیان ادب عرضه شده است. کوشش مؤلف در شرح و تفهیم هرچه دقیق تر دقایق و رموز شعر ناصر خسرو و اهتمام ایشان در استفاده از منابع متعدد عربی و فارسی از نکات چشمگیر کتاب است که سعی شان ماجور و مشکور است. از دیگر مزایای این اثر ترجمه اشعار و عبارات عربی به فارسی و ارائه معادل های مضامین اشعار ناصر خسرو از شعر دیگر شاعران پارسی گو و بعضاً از شاعران تازی گوی است که در درک صحیح و متقن اشعار بسی سودمند است. غرض از نگارش این مقاله یادآوری بعضی نکات و افزودن چند یادداشت است که شاید مؤلف محترم به لحاظ ضروری ندانستن - که البته با عنایت به عنوان کتاب، ضروری می نماید - از ذکر آنها خودداری ورزیده

است. خوشبختانه کتاب کاملاً پیراسته و ویرایش شده است و جز در موارد بسیار قلیل و انگشت شمار غلط چاپی و ویرایشی در آن دیده نمی شود. دوازده قصیده از پنجاه قصیده ای که در این کتاب شرح شده، عیناً برگرفته از کتاب دیگر مؤلف، شرح سی قصیده از ناصر خسرو، (نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۴) است. شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو به تصریح مؤلف دانشمند در پیش گفتار کتاب، در پنج جلد چاپ خواهد شد که اکنون مجلد اول آن به زیور طبع آراسته شده، در اختیار دوستداران ادبیات کهن پارسی و شعر شیرین ناصر خسرو قرار گرفته است که ما در این مقاله به نقد و بررسی مجلد اول می پردازیم. امید که سایر مجلدات، هرچه زودتر پیرایه نشر یابند که بی شک طالبان شعر ناصر خسرو را در هدایت به مشرب درک صحیح شعر او سودمند خواهد بود.

۱. چه گویی از چه او عالم پدید آورد از لؤلؤ

که نه مادت بود و صورت، نه بالا بود و نه پهنا (ص ۱)

در برخی از کتب تفسیر و روایات اساطیری اشاره شده است که اول چیزی که خدای تعالی آفرید، گوهری بود از زبرجد سبز یا سرخ [یا یاقوت]. فردوسی در شاهنامه می گوید:

زیاقوت سرخ است چرخ کبود

نه از آب و گرد و نه از باد و دود

(شاهنامه مسکو، نشر هرمس، ص ۴)

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور.

«پس ایزد تعالی بدان گوهر نظر کرد، از هیبت حضرت عزت آب گشت و موج بر آورد و به جنبش درآمد؛ پس از وی بخاری برخاست و چود دود در هوا بایستاد و آن آب هم چنان از هیبت حق تعالی می لرزید. پس از آن دود در هوا بود، حق تعالی آن را هفت پاره کرد. پس از هر پاره آسمانی بیافرید. پس کفی که بر روی آب بود، به هفت پاره گردید و از هر پاره زمینی آفرید و در زیر یکدیگر گذاشت» (فرهنگ اشارات، ص ۱۱۴۹. به نقل از: سراج القلوب، ص ۳). طبق اساطیر پیش از اسلام هم، آسمان از یاقوت ساخته شده است؛ چنان که در مینوی خرد فصل هشتم، صفحه ۲۴ آمده است: «آسمان از جوهر یاقوت، یعنی الماس ساخته شده است» و در فروردین یشت آمده است: «آسمان چون کاخی است رفیع که از مواد و مصالح آسمانی ساخته شده و آنچه در این ساختمان به کار رفته، اصل و جوهر موادی است که ما می شناسیم با حدودی بی پایان که با بدنه آب از یاقوت نورپاشی می کند»^۱.

۲. ز اول هستی خود را نکوشناس و آنگاهی

عنان بر تاب ازین گردون وزین بازیچه غیرا (ص ۴)

اشاره شده است به: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (اخلاق محتشمی، ص ۸) (مؤلف).

برای روشن تر بودن مطلب جا دارد به آرای مختلف در باب گوینده این عبارات اشاره شود. مولانا در فیه ما فیه آن را به حضرت علی (ع) نسبت داده و در مثنوی از قول پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است. در کنوز الحقایق، چاپ هند، صفحه ۹، جزء احادیث نبوی آمده است. ابن ابی الحدید ذیل نهج البلاغه عین این کلام را آورده است.^۲ (فرهنگ مأثورات متون عرفانی، ص ۵۳۴)

۳. ای قبه گردنده بی روزن خضرا

با قامت فرتوتی و با قوت برنا (ص ۱۹)

کلمه خضرا در این بیت تحلیل صرفی شده است و به معنای آن و این که چرا شعرای قدیم آسمان کیودرنگ را به صورت سبز وصف می کردند، توجه نشده است که جا دارد برای تفهیم دقیق تر بیت به این نکات هم توجه شود. انعکاس رنگ کوه قاف که به زعم قدما جنس آن از زمرد سبز است و این کوه به گمان پیشینیان محیط زمین است، سبب شده شعرا آسمان را سبز وصف کنند. «جنس این کوه از زمرد سبز و کیودی آسمان، روشنائی زمردی است که از آن می تابد؛ و گرنه آسمان از عاج هم سفیدتر است و به همین جهت قاف را کوه اخضر نیز نامیده اند» (فرهنگ اساطیر و داستان وارده ها، ص ۶۴۳).

حافظ هم در بیتی آسمان را سبز توصیف کرده است:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

(دیوان تصحیح خانلری، ص ۸۱۴)

گویا قدمابین دو رنگ سبزو آبی چندان فرقی قائل نمی شده اند. فرخی سیستانی در مطلع یکی از قصاید خود، مرغزار سبز را آبی رنگ و نیلگون وصف نموده است:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار

پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

(دیوان، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۷۵)

۴. چون کار خود امروز در این خانه بسازم

مفرد بروم خانه سپارم به تو فردا (ص ۱۹)

مفرد: تنها، تعبیر مفرد از قرآن کریم گرفته شده است:

«وکلهم یأتیه یوم القیامة فرداً» (مؤلف).

تنها در این بیت با عنایت به مفهوم خانه سپردن در مصراع دوم به نظر می رسد به معنای یگانه و وارسته از دنیا و تعلقات دنیوی است و می تواند اشاره به کلمه «فرادی» باشد در آیه ۹۴ سوره انعام: «ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم الایه»: شما انسان ها یگانه و تنها و به صورت فرد به سوی ما برگشته اید؛ همان گونه که شما را روز اول تنها و برهنه خلق کردیم و تمام آن نعمت هایی را که به شما عنایت فرموده بودیم، پشت سر نهاده اید... مفرد در بیت ناصر خسرو معادل «جریده» است در بیت خواجه شیراز:

جریده رو که گذرگاه عاقبت تنگ است

پیاله گیر که عمر عزیز بی بدل است

(دیوان، تصحیح خانلری، ص ۱۰۸)

۵. دیبای سخن پوش به جان بر که ترا

جان هرگز نشود ای پسر از دیبا زیبا (ص ۱۹)

دیبای سخن: اضافه مشبه به به مشبه است. این تشبیه در

شعر فرخی نیز دیده می شود:

با کاروان حله بر فتم ز سیستان

با حله تنیده ز دل بافته ز جان (مؤلف)

حله در شعر فرخی سیستانی به صورت تشبیه به کار نرفته، بلکه استعاره مصرحه است از شعر و چون مشبه به (حله) همراه لوازم و ملائمت مشبه و مشبه به توأم ذکر گردیده، استعاره مصرحه از نوع مطلقه است. تنیدن و بافتن از ملائمت حله

۱. فرهنگ اشارات، ص ۱۱۴۹. به نقل از: مقاله دکتر غروی، مجله هنر و مردم، ش ۱۶۷، ص ۱۶۷.

نیز برای تفصیل بنگرید به: قصص الانبیاء نیشابوری، ص ۳ و کشف الاسرار، ج ۴، ص ۳۵۴. شارح در توضیح بیت هیچ مطلبی ننوشته است. ۲. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴۷. برای آگاهی افزون تر ر. ک به: حواشی و تعلیقات فیه ما فیه، چاپ استاد فروزانفر، ص ۲۴۵.

حرف دیگر تبدیل شود. در ولاکن «ا» بدل به «ی» شده است (برای اطلاع بیشتر ر. ک: المعجم الوسیط، ج ۲، ترجمه بندر ریگی، ص ۱۷۸۶-۱۷۸۷ و براهین المعجم محمدتقی سپهر).

۹. معنی طلب از ظاهر تنزیل چو مردم

خرسند مشو همچو خراز قول به آوا (ص ۲۳)

آوا: آواز قول دارای معنی است و آوا صورت بی معنی است. آدمیان از قول خرسند می شوند؛ در حالی که خران از آواز [؟] هم که صورت بی معنی است خرسند می گردند (مؤلف).

طبق تعریف خود مؤلف از آوا و آواز، چنین به نظر می رسد که به جای «آواز» که بعد از داخل قلاب نگارنده این سطور، علامت سؤال گذاشته ام، «آوا» باید باشد که قول بی معنی است و طبق گفته ناصر خسرو فقط خران از آن خرسند می شوند نه مردمان؛ پس آوا صوت بی معنی و آواز صوت دارای معنی است.

۱۰. آب خدای آن که مرده زنده بدو کرد

آن پسری پدر برادر شمعون (ص ۵۹)

به تلمیحات مندرج در بیت (زنده کردن مردگان) که مقصود معجزه حضرت عیسی (ع) است و نیز به تعبیر پسری بی پدر که اشاره به خود حضرت است، اشاره نشده است؛ نیز برای روشن تر شدن مفهوم اشاره ای به «شمعون» نشده است. در قاموس کتاب مقدس، شمعون نام یکی از برادران عیسی (ع) است (قاموس کتاب مقدس، ص ۵۳۴). در نسخه دیگری از دیوان ناصر خسرو (تصحیح جعفر شعار، کامل احمدنژاد، نشر قطره، ص ۵۱۳) در توضیح شمعون آمده است: «مردی پرهیزگار که به هدایت روح القدس به معبد اورشلیم درآمد و عیسی را که طفلی بیش نبود، در بغل گرفت». در توضیح برادر شمعون: «ظاهراً تعبیری مجازی است» (همان، ص ۵۱۳). مقصود از شمعون آن شمعونی نیست که آقایان دکتر شعار و دکتر احمدنژاد به ذکر آن پرداخته اند و مقصود از برادر شمعون، حضرت عیسی (ع) است به تصریح قاموس کتاب مقدس (ص ۵۳۴): «شمعون برادر خداوند ما عیسی مسیح است». در کتاب مقدس ده نفر به نام شمعون ذکر شده اند.

۱۱. روزی به بر طاعت از این گنبد بلند

بیرون پریده گیر چو مرغ بیر مرا (ص ۹۲)

بر طاعت: اضافه تشبیهی است. همچنان که پر موجب پرواز در فضای جسمانی می شود، طاعت موجب پرواز و صعود در فضای الهی و روحانی می گردد (مؤلف).

در این ترکیب اطاعت و فرمانبرداری از حق به پرنده ای شبیه شده که خود پرنده ذکر نگردیده، بلکه یکی از لوازم و ملائمت مشبه به (پر) ذکر شده است؛ چون مضاف به طور کامل ذکر شده

(مشبه به) و دل و جان از ملائمت شعر (مشبه) است. حله هم در مصراع اول در معنای اصلی خود (= جامه نو) به کار رفته است.

۶. گر توبه مدارا کنی آهنگ بیابی

بهتر بسی از ملک دارا به مدارا (ص ۲۰)

در جمع بین «دارا» و «مدارا» صنعت جناس زائد به کار رفته است (مؤلف).

برخی از علمای معاصر علم بدیع (نظیر دکتر شمیسا در کتاب نگاهی تازه به بدیع) این نوع صنعت جناس زاید را که حرف زاید یا حرف های زاید (واک های زاید) در آغاز کلمه باشند، صنعت جناس زاید از نوع مطرف یا مزید می نامند و از دیدار در وسط را جناس وسط و اگر از دیدار در آخر باشد، به آن جناس زاید مذیل می گویند. در این بیت ناصر خسرو، جناس زاید از نوع مطرف یا مزید است. نظیر این بیت سعدی:

شرف مرد به جود است و کرامت به سجود

هر که این هر دو ندارد، عدمش به که وجود

(کلیات، تصحیح فروغی، نشر هرمس، ص ۶۷۶)

۷. در خاک چه ز ماند و چه سنگ و ترا گور

چه زیر کریجی و چه در خانه خضرا (ص ۲۱)

در ترکیب خانه خضرا، شاعر برای یک اسم فارسی که بحث مذکور و مؤنث درباره آنها متفی است، یک صفت تأنیث عربی آورده است که دور از فصاحت است و نوعی مخالفت با قیاس در آن دیده می شود؛ هر چند نظایر این استعمال در شعر شاعران قبل از ناصر خسرو، مثل منوچهری دامغانی و بعد از او مثل حافظ هم هست. خواجه گفته است:

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست

صلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست

(دیوان، چاپ خطیب رهبر، ص ۳۷)

در چاپ مرحوم استاد خانلری به جای «حمرا»، «خمری» ضبط شده است (ص ۵۶). (برای آگاهی بیشتر ر. ک: به: خرمشاهی، حافظ نامه، بخش اول، ص ۲۱۳).

۸. بیدار چو شیدا است به دیدار ولیکن

پیدا به سخن گردد بیدار ز شیدا (ص ۲۲)

ولیکن: مخفف ولیکن عربی است که در فارسی به صورت های ولیکن، ولیک و ولی دیده می شود (مؤلف).

اصل کلمه ولیکن، ولاکن بوده که «ا» در نوشتن حذف شده، اما در تلفظ باقی مانده است. می نویسند «ولکن» و می خوانند «ولاکن». به نظر می رسد «ولیکن» ممال (اماله) «ولاکن» (= ولاکن) باشد نه مخفف آن؛ چون در تخفیف حرفی حذف می شود یا حرف مشدد یک بار تلفظ می شود نه آنکه حرفی به

و در معنای غیر حقیقی خود به کار رفته و تأکید بر روی مضاف الیه (طاعت) است؛ لذا صحیح، اضافه استعاری است نه تشبیهی.

۱۲. به مار مکن دست ازیرا که بر تو

حرام است مادر اگر ز اهل دینی (ص ۱۱۶)

مفهوم بیت ناظر به آیه ۲۳ سوره نساء است: (حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخ و امهاتکم اللاتی ارضعنکم الایه): از دواج با مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مادران رضاعی بر شما حرام شده است شارح به اقتباس قرآنی شاعر، در بیت اشاره ای نکرده است.

۱۳. به چرا فتنه شدن کار ستور است، ترا

این همه مهر بری این جای چرا، چون و چراست (ص ۱۴۳)
چرا در مصراع اول به معنای چریدن و در مصراع دوم پرسش از علت است و میان آن دو، جناس تام وجود دارد (مؤلف).

با عنایت به اختلاف چَرا و چرا در مصوت کوتاه، صحیح این است که بین آنها جناس ناقص وجود دارد.

۱۴. سوی او تاب کز گناه بدوست

خلق را پاک باز گشت و متاب (ص ۱۷۷)

متاب: اسم مفعول از تاب، یتوب، توبه یعنی توبه گاه، محل بازگشت (مؤلف).

تاب، یتوب از باب ثلاثی مجرد است و فعل لازم است؛ لذا صیغه اسم مفعول از آن بنا نمی گردد؛ چون اسم مفعول فقط از فعل متعدی بنا می گردد. فعل «تاب» عمدتاً در زبان عربی به صورت فعل لازم به کار می رود و اگر هم متعدی شود، به کم حرف جر (متعدی بغير) است؛ مثل: «تاب الله علیه»، یعنی خداوند او را به سوی خود برگرداند و گنااهش را عفو کرد. کلمه «تاب» در مصراع دوم بیت ناصر خسرو، مترادف بازگشت و در معنای رجوع الی الله به کار رفته، لذا صحیح این است که گفته شود متاب نه اسم مفعول است نه اسم مکان، بلکه مصدر میمی و در مفهوم مصدری به کار رفته است.

۱۵. گر سر ز خطا باز خط ناری

دانم به حقیقت کز اهل ناری (ص ۱۸۹)

ناری در مصراع اول مخفف «نیاری» و در مصراع دوم «اهل ناری»، یعنی اهل آتش دوزخ هستی. بین دو کلمه «ناری» جناس تام به کار رفته است (مؤلف).

با عنایت به اینکه «ناری» در مصراع اول یک کلمه (بسیط) است و در مصراع دوم دو کلمه (مربک = نار + هستی)، صحیح این است که بین آنها جناس مرکب است نه تام؛ نظیر برنایی و برنایی در این بیت دیگر از ناصر خسرو:

تاکی خوری دریغ ز برنایی

زین چاه آرزو ز چه برنایی

(دیوان، ص ۶)

۱۶. در دنیا سخت سختی و در دین

بس سست و میانه کار و هنگامی (ص ۲۳۲)

هنگام: شاید هنگام به معنی نگران بودن و ابن الوقت بودن باشد. مراد این است که تو در دو طرف افراط و تفریط هستی (مؤلف).

در نسخه دیگری از دیوان ناصر خسرو (و ویراسته دکتر جعفر شعار و دکتر کامل احمدنژاد) در حاشیه صفحه ۶۳۱ هنگام، تنبل و کاهل معنا نشده است؛ بدون ذکر اینکه از کدام فرهنگ لغت این معنا استخراج شده است. الله اعلم بالصواب.

۱۷. بس است اینکه گفتمت، کافزون خواهد

چو تازی بود اسب یک تازیانه (ص ۲۴۸)

تازی با کلمه تازیانه جناس زائد دارد (مؤلف).

دکتر سیروس شمیسا در کتاب نگاهی تازه به بدیع، صفحه ۶۴ نوشته است: «اگر از دیاد بیش از دو حرف (دو واك) باشد، اطلاق جناس زاید در این صورت درست نیست. ایشان چنین جناس را کلمات هم خانواده (= جناس ریشه یا اشتقاق یا جناس پسوند) نامیده اند. نظیر نار، ناردان - گل، گلستان و ...».

۱۸. ای آن که به تن ز آرزوی مال چو نالی

از من چو ستم خود کنی از بهر چه نالی (ص ۲۵۵)

«نالی» اول یعنی نال هستی و مراد این است که لاغر و نزار شده ای و «نالی» دوم به معنای «می نالی» است میان مال و نال هم جناس است (مؤلف).

جناس موجود بین «نالی» و «نالی» جناس مرکب است (به توضیح ذیل بیت پانزدهم مراجعه شود). جناس بین «مال» و «نال» از نوع لاحق است.

۱۹. شعر و ادب و نحو خس و سنگ و سفالند

و آیات قرآن زرّ و عقیق است و لآلی (ص ۲۵۸)

به طرز هنری یک تشبیه در مصراع اول و یک تشبیه در مصراع دوم به کار رفته است. تشبیه مصراع اول از نوع ملفوف است که تشبیه توأم با آرایه لفّ و نشر مرتب است، شعر به خس، ادب به سنگ و نحو به خس مانند شده است. در مصراع دوم آیات قرآنی به زرّ و عقیق و لآلی تشبیه شده که این تشبیه از نوع «تشبیه جمع» است. نویسنده به تشبیهات موجود در بیت اشاره ای نکرده است.

۲۰. سوی جهان بار مر تراست ازیرا ک

معدّه ات پر خمر و مغز پر ز خمار است (ص ۲۸۹)

خمار: خمرزدگی، می زدگی، با کلمه خمر جناس زاید به

کار رفته است (مؤلف).

می توان با عنایت به اینکه خمر و خمار هر دو از یک ریشه (خمر) برگرفته شده اند، بین آن دو قائل به جناس اشتقاق شد.

۲۱. لذت علمی چو از دانا به جان تو رسید

زان سپس ناید به چشم لذت جسمی لذیذ (ص ۳۱۰)
در این قصیده، قافیه ها همه «دال» اند. فقط این بیت، قافیه آن «ذال» می باشد و علت آن است که در زمان قدیم اگر ما قبل [دال] «و» یا «ا» یا «ی» [مصوت بلند] بوده، این دال ها ذال تلفظ می شده است (مؤلف).

این قاعده فقط به مصوت های بلند منحصر نبوده، دالی که ماقبل آن مصوت کوتاه () بوده ذال نوشته می شده است؛ نظیر بَد، شُد (برای آگاهی بیشتر. ک به: شمیسا، عروض و قافیه، نشر دانشگاه پیام نور، ص ۱۳۱).

۲۲. هر روز روزگار نویدی دگر دهدت

کان را هگرز دید نخواهی همی خرام (ص ۳۳۴)
«خرام»: وفای به عهد، مژده، خبر خوش. «ناصر خسرو این کلمه را در برابر نوید به کار برده است:

چون داد نوید رنج و دشواری

آراسته باش مر خرامش را

نویدت دهد هر زمانی به فردا

نویدی که آن را نباشد خرامی

موارد استعمال کلمه خرام در دیوان ناصر خسرو با آنچه فرهنگ نویسان نوشته اند، تطبیق نمی کند. در اشعار بالا «نوید» به معنی وعده و خرام به معنای «وفای به وعده» است و این معنی از تمثیل زیر که ناصر خسرو به کار برده، مستفاد می شود: «سؤال بی جواب، نویدی بی خرام است» (جامع الحکمتین، ص ۳۰۷). در دو بیت زیر از فردوسی به معنای شادی است:

تو ایدر به جشن و خرام آمدی

ز شاهان درود و پیام آمدی

یکی شهر بد شاه را شاه نام

همان از در سور و جشن و خرام (مؤلف).

در کتاب رزم نامه رستم و اسفندیار در باب نوید و خرام در صفحه ۱۸۰ می خوانیم: «خرام دعوت کسی به مهمانی است پس از آنکه گفته باشند او را دعوت خواهند کرد. نوید هم به معنای بشارت دادن به مهمانی و ضیافت است». نیز بنگرید به: رزم نامه رستم و اسفندیار، صفحه ۱۴۱ و نیز برای آگاهی بیشتر و دیدن شواهد نگاه کنید به: واژه نامک و برهان قاطع.

بیت ناصر خسرو به این معناست که روزگار به تو بشارت دعوت به مهمانی را می دهد، اما تو را به مهمانی دعوت نمی کند.

۲۳. اگر کار بوده است و رفته قلم

چرا خورد باید به بیهوده غم (ص ۳۶۲)

بیت این عبارت عربی را به یاد می آورد: «المقدر (یا المقدر) کائن و اللهم فضل»: مقدر شده، واقع شده و اندوه خوردن زائد است. در اوایل تاریخ بیهقی می خوانیم: «دل بد نباید کرد و به قضای ایزد عزوجل رضا باید داد و از این باب بسیار سخن نیکو گفت و فذلک آن بود که بودنی بوده است، به سر نشاط باز باید شد که گفته اند: «المقدر کائن و اللهم فضل» (تاریخ بیهقی، چاپ خطیب رهبر، ص ۹).

نیز بنگرید به کتاب مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی، محمد دامادی، صفحه ۱۲. شارح اقتباس موجود در بیت را متذکر نشده است.

۲۴. به دین جوی حرکت که مرد خرد

به دین شد سوی مردمان محترم (ص ۳۶۵)

در برخی کتب عنوان مرد خرد را برای حضرت رسول اکرم (ص) و در پاره ای از منابع دیگر برای امیر المؤمنین علی (ع) ثبت کرده اند. سنایی در حدیقه (چاپ مدرس رضوی، ص ۹۷) می گوید:

گفت مرد خرد در این معنی

که سخن های اوست چون فتوی

خفته اند آدمی ز حرص و غلو

مرگ چون رخ نمود فانتبهوا

که اشاره است به این کلام: «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا»: مردمان خفته اند آن گاه که می میرند بیدار می شوند. این سخن را برخی از کتب به رسول اکرم (ص) هم نسبت داده اند و در برخی از کتب دیگر به سفیان ثوری و سهل تستری منتسب است. (بنگرید به فرهنگ مآثورات متون عرفانی، باقر صدیقی نیا، ص ۵۶۲). مؤلف محترم عنوان «مرد خرد» را در این بیت تفسیر نموده است.

۲۵. چون با پدرت چاشت خورد گیتی

ناچار خورد با تو ای پسر شام (ص ۳۹۲)

تعبیر چاشت خوردن بر کسی قبل از شام خوردن او تعبیری است به این معنا که پیش از آنکه خصم مهلت ضرر رساندن بیابد، او را از پای در آوردن. در قابوسنامه آمده: «اما چون در کارزار باشی آنجا سستی و درنگ شرط نباشد؛ چنان که تا خصم تو بر تو شام خورد، تو برو چاشت خورده باشی». (تصحیح یوسفی، ص ۹۸) و در کلیله و دمنه آمده است: «و پیش از آنکه خصم فرست چاشت بیابد، برای او شامی گواران سازد» (تصحیح مینوی، ص ۹۵) و در حدیقه سنایی آمده است:

آن که بر من خورد به زشتی شام

من خورم بر وی از هلاکش بام

(تصحیح مدرس رضوی، ص ۵۸۴)

اما بیت ناصر خسرو به این معناست که ای انسان! جایی که روزگار به پدرت مهلت و فرصت ضربه زدن نداد و او را زود از پای درآورد، تو را هم به ناچار از بین خواهد برد و به تو هم فرصت و مهلت نخواهد داد. شارح شرح تعبیر سابق الذکر را از قلم انداخته است.

۲۶. از بهر چه اندر سرای فانی

بردی علم ای خام خیره بر بام (ص ۳۹۳)

علم بر بام بردن: کنایه است از اهمیت دادن و آشکار ساختن (مؤلف).

علم بر بام بردن یا بر بام زدن کنایه است از اعلام وجود کردن، اظهار جاه و سلطنت کردن، اظهار عزت و قدرت نمودن و آشکار ساختن قدرت و جاه و بدان نازیدن. فاش کردن امری (بنگرید به: فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۳۴۲).

۲۷. گر عیالت بود فرزند وزن

بر عیال اکنون چرا گشتی عیال (ص ۴۱۱)

عیال در مصراع اول، یعنی فرزند وزن (مؤلف).

عیال جمع عیال است به معنای کسی که روزی خور کس دیگر است و تعهد و تکفل او با دیگری است؛ افراد تحت تکفل و تعهد مرد. مفهوم بیت ناصر خسرو این است که اگر دیروز زن و فرزندان تحت تکفل و روزی خوار تو بودند و در تعهد تو، چرا اکنون تو روزی خوار زن و فرزند گشته ای و تحت تکفل و تعهد آنان درآمده ای.

۲۸. سوی تو ضحاک بدهنر ز طمع

بهرت و عادل تو از آفریدون شد (ص ۴۴۶)

شارح اشاره ای به تلمیحات مندرج در بیت نکرده است. «ضحاک در اوستا به صورت اژدها و مار که جانورانی موزی و آفریده اهریمن هستند درآمده و به شکل جانور مهیب توصیف شده است. ضحاک در روایات ایرانی تجسم نیروی شر است. در منابع پهلوی پنج عیب: آژ، پلیدی، سحر و جادو، دروغ و لاابالیگری به او نسبت یافته اند. جمشید چهار خصلت: سرقت، خودپسندی، الحاد و مستی را برانداخت، اما ضحاک دوباره آنها را رایج کرد» (فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها، ص ۵۴۸-۵۴۹).

در منابع اسلامی، فریدون به دادگستری توصیف شده است: «وایدون گویند که آفریدون از پس کاوه دویست سال بزیست و جهان پر عدل و داد کرد» (تاریخ بلعمی، تصحیح بهار، ص ۱۰۱).

۲۹. و آنکه نیابد طریق سوی چرایی ات

از تو چرا جوید آن ستور چرایی (ص ۵۱۰)

میان دو چرایی یکی برای «پرسش از علت» و دیگری به معنی «چریدن» جناس تام است (مؤلف). صحیح جناس ناقص (محرّف) است (بنگرید به: توضیح بیت ۱۳ در همین مقاله).

۳۰. در هزیمت چون زنی بوق ار به جاییت است خرد

ورنه ای مجنون چرا می پای کویی در سرب (ص ۵۳۶)

بوق در هزیمت زدن: کنایه است از جهل و نادانی؛ زیرا هنگام پیروزی بوق می‌زنند و شادی می‌کنند (مؤلف).

بوق در هزیمت زدن کنایه است از انجام دادن کاری برخلاف رسم و معمول عرف. کاری نابجا و بی حساب انجام دادن؛ کاری دور از تداول کردن؛ چون معمول این است که در وقت ظفر و پیروزی بوق می‌زنند. در قابوسنامه می‌خوانیم: «در وقت پیری، جوانی نه زبید؛ چنان که جوانان را پیری کردن نه زبید. پیری که جوانی کند در هزیمت بوق زدن باشد؛ چنان که من در زاهدی گویم:

چون بوق زدن باشد در وقت هزیمت

مردی که جوانی کند اندر گه پیری

(قابوسنامه، تصحیح یوسفی، ص ۵۹)

۳۱. گر ندارد حرمتم جاهل مرا کمتر نشد

سوی دانا نه نسب نه جاه و قدر و نه حسب (ص ۵۳۸)

نسب: بستگی خانوادگی. حسب: شرافت و افتخارات خانوادگی (مؤلف).

حسب سواى معنایی که شارح برای آن نوشته، به معنای فضایل و کمالات اکتسابی خود فرد است بی اتکا و انتساب به خانواده و اجداد و نیاکان، در مقابل نسب که افتخار به آبا و اجداد و بستگی‌های خانوادگی است. در زبان عربی دو کلمه معادل حسب و نسب هم وجود دارد که عبارتند از: عصامی و عظامی. عصامی کسی است که به فضایل و هنرها و مناقب خود بیالدد برابر عظامی که به فضایل و شرافت‌های خانوادگی و اجدادی می‌بالد. بییهقی در تاریخ خود در شرح حال «تلک» می‌نویسد: «واین تلک مردی جلد آمد و اخلاق ستوده نمود و آن مدت که عمر یافت زینان نداشت که پسر حجّامی بود و اگر با آن نفس و خرد و همت اصل بودی، نیکوتر نمودی که عظامی و عصامی بس نیکو باشد؛ ولکن عظامی به یک پیشیز نیرزد؛ چون فضل و ادب نفس و ادب درس ندارد و همه سخنش آن باشد که پدرم چنین بود» (چاپ خطیب رهبر، ص ۶۳۴).

۳۲. به دل در صبر کشتم تا به من بر

چو بر ایوب زر بارید باران (ص ۵۸۶)

شارح به تلمیح موجود در مصراع دوم اشاره ای نکرده است: «هنگامی که ایوب بخشوده شد و شفا یافت، خدای عزوجل در آن وقت بر ایوب ملخ زرین بارانید. ایوب درو فتاد.

۳. برای تفصیل آگاهی بنگرید به: قابوسنامه، تصحیح یوسفی، ص ۳۳۱.

۴. نیز بنگرید به فرهنگنامه شعری، ص ۳۰۱.

- عربی؛ ج ۲، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
۹. سعدی شیرازی، مصلح الدین؛ کلیات؛ تصحیح محمدعلی فروغی؛ تهران: هرمس، ۱۳۸۵.
۱۰. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم؛ حدیقه الحقیقه وشریعه الطریقه؛ تصحیح محمدتقی مدرس رضوی؛ ج ۶، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۱۱. شعار، جعفر و حسن انوری؛ رزم نامه رستم و اسفندیار؛ ج ۱۰، تهران: علمی، ۱۳۷۱.
۱۲. شمیس، سیروس؛ فرهنگ تلمیحات؛ تهران: میترا، ۱۳۸۶.
۱۳. —؛ نگاهی تازه به بدیع؛ ج ۱۴، تهران: فردوس، ۱۳۸۱.
۱۴. —؛ عروض و قافیه، چاپ ۸، تهران: پیام نور، ۱۳۷۵.
۱۵. —؛ فرهنگ اشارات ادبیات فارسی؛ تهران: فردوس، ۱۳۷۷.
۱۶. صدری نیا، باقر؛ فرهنگ مأثورات متون عرفانی؛ تهران: سروش، ۱۳۸۰.
۱۷. عفیفی، رحیم؛ فرهنگنامه شعری؛ ج ۲، تهران: سروش، ۱۳۷۶.
۱۸. فرخی سیستانی، ابوالحسن؛ دیوان؛ تصحیح محمددبیر سیاقی؛ ج ۵، تهران: زوآر، ۱۳۷۸.
۱۹. فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه چاپ مسکو؛ ج ۳، تهران: هرمس، ۱۳۸۶.
۲۰. قبادیانی، ناصر خسرو؛ دیوان؛ تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق؛ ج ۶، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
۲۱. —؛ دیوان؛ ویراسته جعفر شعار و کامل احمدنژاد؛ تهران: پیام امروز و قطره، ۱۳۷۸.
۲۲. محقق، مهدی؛ شرح سی قصیده از ناصر خسرو؛ تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۶.
۲۳. —؛ شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو؛ ج ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۶.
۲۴. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی؛ ج ۸، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۲۵. منشی شیرازی، نصرالله؛ انشای کلیله و دمنه؛ تصحیح مجتبی مینوی؛ ج ۱۰، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۲۶. وشمگیر زیاری، کیکاووس بن اسکندر؛ قابوسنامه؛ تصحیح غلامحسین یوسفی؛ ج ۶، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
۲۷. هاکس، جیمز؛ قاموس کتاب مقدس؛ ترجمه و تألیف مستر هاکس؛ ج ۲، تهران: اساطیر، ۱۳۸۳.
۲۸. یاحقی، محمدجعفر؛ فرهنگ اساطیر و داستان واره هادر ادبیات فارسی؛ تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۶.

- به جد می پیچید. جبرئیل او را گفت: ایوب تو نه زاهد بودی در دنیا، چند چینی. ایوب گفت: «این رحمت خدای است که از رحمت خدای، بنده سیر نیاید» (فرهنگ تلمیحات، ص ۱۶۲. به نقل از: تفسیر سوراآبادی، ص ۳۷۴).
- رابعه بنت کعب قزداری بلخی در این زمینه سروده است:
- خبر دهند که بارید بر سر ایوب
ز آسمان ملخان و سر همه زرین
اگر ببارید زرین ملخ برواز صبر
سزد که بارد بر من یکی مگس روین
- (نقل از لباب الالباب، ج ۲، ص ۶۱)
۳۳. زهی ابلیس، کردی راست سوگند
بر این گاوان و بر تو نیست تاوان (ص ۵۸۹)
- به تلمیح قرآنی موجود در مصراع اول اشاره ای ننموده است. در سوره «ص» آیه ۸۲ می خوانیم: «قال فبعزتك لاغوينهم اجمعين»: به عزتت سوگند که تمام مردم را گمراه خواهم کرد.
۳۴. دو ایراد ویرایشی
- الف) تا آنچه را که در کتاب مطول سعدالدین تفتازانی از قواعد... (ص پنج/س ۸).
- ب) که آنچه را می دانم و می فهمم از این دو بیت ناصر خسرو... (ص پنج/س ۱۲).

منابع

- * قرآن حکیم، با ترجمه انگلیسی و فارسی مرحوم طاهره صفارزاده؛ تهران.
۱. ادیب پیشاوری، سید احمد؛ شرح مشکلات دیوان ناصر خسرو؛ به اهتمام استاد جمشید سروشیار (مظاهری)؛ اصفهان: سهروردی، ۱۳۶۳.
۲. انیس، ابراهیم و دیگران؛ المعجم الوسیط؛ ترجمه محمدبندر ریگی؛ ج ۲، تهران: اسلامی، ۱۳۸۴.
۳. بلعمی، محمد؛ تاریخ بلعمی؛ تصحیح ملک الشعراء بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی؛ تهران: زوار، ۱۳۸۰.
۴. بیهقی، محمدبن حسین؛ تاریخ بیهقی؛ به کوشش خلیل خطیب رهبر؛ ج ۲، تهران: مهتاب، ۱۳۷۱.
۵. حافظ شیرازی، شمس الدین محمد؛ دیوان؛ تصحیح پرویز ناتل خانلری؛ ج ۲، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲.
۶. —؛ دیوان؛ به کوشش خلیل خطیب رهبر؛ ج ۱۲، تهران: صفی علیشاه، ۱۳۷۲.
۷. خرّمشاهی، بهاءالدین؛ حافظنامه؛ ج ۲، ج ۵، تهران: علمی و فرهنگی و سروش، ۱۳۷۲.
۸. دامادی، محمد؛ مضامین مشترک در ادب فارسی و